

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۹۴ - یکشنبه ۹۶/۲/۲۴

تقلید

با پایان یافتن بحث اجتهاد، به مبحث تقلید منتقل می‌شویم که از حیثی مهم‌تر است؛ زیرا وظیفه مقلد را مشخص می‌کند، در حالی که مجتهد وظیفه خود را خودش تشخیص می‌دهد. در بحث تقلید، سه محور عمده وجود دارد:

۱. تقلید چیست؟ مفهوم لغوی تقلید با مفهوم اصطلاحی آن چه نسبتی دارد؟
۲. با معنایی که خواهیم کرد آیا تقلید مشروع است و شارع آن را ولو به امضا پذیرفته است یا خیر؟
۳. حدود تقلید چیست؟ آیا در اصول دین می‌توان تقلید کرد؟ آیا از غیر اعلم می‌توان تقلید کرد؟ آیا از میت می‌توان تقلید کرد؟ بقای بر میت جایز است؟ و امثال آن.

مفهوم تقلید

تقلید در لغت عبارت است از: جعل شیء ذا قلادة؛ چیزی را ملازم چیز دیگری قرار دادن.^۱ قلاده یعنی چیزی که به چیز دیگری وصل می‌کنند مثل گردنبنند، تقلید یعنی شیئی را ملازم دیگری قرار بدهیم. در معجم مقاییس اللغة وقتی ماده «ق ل د» را معنا می‌کند^۲ می‌گوید: اصلان صحیحان؛ دو معنای اصلی و ریشه‌ای دارد، یدلُّ

۱. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۱۷:

و المقلّادُ: الخزانة، و یجمع مقلّاید و أقلّد البحرُ علی خلق کثیر ای ضمّ علیهم، قال:

تسبیحه الحیتان و البحر زاخرا و ما ضم من شیء و ما هو مُقلّدٌ

و تقول: هی قِلادَةُ الإنسان و البدنة و الکلب و نحوه. و تقلّیدُ البدنة أن یعلق فی عنقها عروة مزادة و نعل خلق فیعلم أنها هدی، و إذا قلدها و جب علیه الإحرام عند بعض العلماء. و تقلّدتُ السیفَ و الأمر و نحوه: ألزمته نفسی، و قلّدتّیه فلانُ ای ألزمتیه و جعله فی عنقی.

۲. معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۹:

قلد: القاف و اللام و الدال اصلان صحیحان، یدلُّ أحدهما علی تعلیق شیء علی شیء و لیّ به، و الآخر علی حَظٍّ و نصیب. فالأوّل التقلید:

أحدهما على تعليق شيء على شيء و لِيَه به؛ معلق کردن چیزی به چیز دیگر و چسباندن به آن. و الآخر على حَظٍّ و نصيب؛ یکی دیگر هم دال بر حظ و نصیب است. سپس می‌گوید: تقلید البدنة...؛ شتر یا بدنه را تقلید کردن، یعنی چیزی را بر گردنش آویزان کنند تا معلوم شود هدی است. و مقلد و مقلد هم طبق این معنا روشن می‌شود؛ مقلد یعنی کسی که چیزی به گردن یا موضعی از دیگری می‌اندازد، مقلد یعنی کسی یا چیزی که آن شیء به او وصل شده است. صاحب معجم می‌گوید: مُقَلَّدُ الرَّجُلِ: موضعُ نِجَادِ السَّيْفِ على مَنْكِبِهِ؛ جایی که بند شمشیرش را آویزان می‌کند. تَقَلَّدْتُ السَّيْفَ یعنی شمشیر را به خودم آویزان کردم.

در عبارت منقول از حضرت سیدالشهداء عليه السلام آمده است: حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحْطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ^۱ مرگ بر فرزند آدم نوشته شده است همان طوری که گردن‌بند بر سینه دختر جوان نوشته شده است. یعنی همان طوری که زینت برای اوست یا اینکه هیچ دختری خالی از گردن‌بند نیست، مرگ هم برای انسان این چنین است. و در روایت دیگری که معروف به روایت امامت و خلافت از امام رضا عليه السلام است^۲ که در مرو فرمودند، آمده است: فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ عَلِيًّا؛ یعنی رسول اکرم صلى الله عليه وآله خلافت را به عهده علی گذاشت و به او معلق کرد.

این معنای لغوی تقلید بود و غور در آن بیش از این نیاز نیست.

تَقْلِيدُ الْبَدَنَةِ، و ذلك أن يعلق في عنقها شيء ليعلم أنها هدى. و أصل القلْد: القتل، يقال قلدت الحبل أقلده قلداً، إذا فتلته. و حبل قليدٌ و مقلود. و تَقَلَّدْتُ السَّيْفَ. و مُقَلَّدُ الرَّجُلِ: موضعُ نِجَادِ السَّيْفِ على مَنْكِبِهِ. و يقال: قَلَّدَ فُلَانٌ فُلَانًا قِلَادَةً سَوَاءً، إذا هجاه بما يُبْقَى عليه و سَمَّه. فإذا أكَدوه قالوا: قَلَّدَهُ طَوْقَ الْحَمَامَةِ، أى لا يفارقه كما لا يفارق الحمامة طوقها.

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۹:

و من كلامه عليه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحْطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالٍ يَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرَبَلَاءَ فِيمَلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سُعْبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ حُطَّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصَبَ عَلَى بِلَائِهِ وَ يَوْفِينَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ يَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِحِمَّتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يَتَنَجَّرُ لَهُمْ وَ عَدُهُ مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذَلِّ مُهْجَتِهِ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَائِنَا نَفْسُهُ فَلْيُرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲. الأُمالي (للصدوق)، المجلس السابع و التسعون، ح ۱، ص ۶۷۴:

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام ... فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوَالِي الرِّضَا فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاضَ النَّاسُ فِيهِ فَتَبَسَّمْ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ ... وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ عَلِيًّا بِأَمْرِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - (وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ) [الروم: ۵۶] ...

تقلید در اصطلاح

معنای تقلید در اصطلاح اندکی تفاوت پیدا کرده است، ولو اینکه نگاه اصطلاحی نیز به تناسب همان معنای لغوی بوده است و از آنجا اقتباس کرده‌اند. اجمال معنای اصطلاحی این است که هرگاه جاهلی رجوع به عالم کند و آنچه را که نیاز دارد از او بگیرد، می‌گویند تقلید او کرد. از حیثی معنایش این است که چیزی کردن او انداخت، ولی تمام معنایش این نیست. در واقع یعنی مسئولیت آنچه را که انجام می‌دهد به عهدهٔ مسئول^۱ عه گذاشت. روایت جالبی خصوصاً برای ما طلبه‌ها در این باره وجود دارد، که سندش هم معتبر است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَاعِدًا فِي حَلْفَةِ رَبِيعَةَ الرَّأْيِ - فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَسَأَلَ رَبِيعَةَ الرَّأْيِ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فَلَمَّا سَكَتَ قَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ عَنْهُ رَبِيعَةُ وَ لَمْ يَرِدْ عَلَيْهِ شَيْئًا فَأَعَادَ الْمَسْأَلَةَ عَلَيْهِ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ رَبِيعَةُ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هُوَ فِي عُنُقِهِ قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ^۱

نقل کرده‌اند که امام صادق عليه السلام در حلقهٔ «ربيعه الرأي» که ظاهراً یکی از مفتیان عامه بوده است، نشسته بودند. شخصی اعرابی وارد شد و مسئله‌ای از ربيعه الرأي سؤال کرد. ربيعه الرأي هم فتوایش را داد و بعد ساکت شد. آن اعرابی گفت که: أ هُوَ فِي عُنُقِكَ؟ حال که این فتوا را دادی به گردن توست؟ ربيعه الرأي چیزی نگفت. دوباره این اعرابی مسئله را پرسید و او هم همان جواب را داد، اعرابی برای بار دوم گفت که: أ هُوَ فِي عُنُقِكَ؟ فَسَكَتَ رَبِيعَةُ. امام صادق عليه السلام که تشریف داشتند، فرمودند: هُوَ فِي عُنُقِهِ؛ حال که فتوا داده است به گردنش است، قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ؛ چه بگوید من قبول دارم و به عهدهٔ من و چه نگوید! و بعد هم فرمودند: وَ كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ؛ هر کس فتوا بدهد ضامن است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب آداب القاضی، باب ۷ (بابُ أَنْ الْمُفْتِيَ إِذَا أَخْطَأَ أَنْتَمَ وَ ضَمِنَ)، ص ۲۲۰، ح ۲:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَاعِدًا فِي حَلْفَةِ رَبِيعَةَ الرَّأْيِ - فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَسَأَلَ رَبِيعَةَ الرَّأْيِ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فَلَمَّا سَكَتَ قَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ عَنْهُ رَبِيعَةُ - وَ لَمْ يَرِدْ عَلَيْهِ شَيْئًا فَأَعَادَ الْمَسْأَلَةَ عَلَيْهِ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ أ هُوَ فِي عُنُقِكَ فَسَكَتَ رَبِيعَةُ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هُوَ فِي عُنُقِهِ قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ.

وَ الَّذِي قَبْلَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَقُولُ: وَ تَقَدَّمَ مَا يُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ فِي تَقْلِيمِ الْأُظْفَارِ فِي الْإِحْرَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

نظیر این روایت هم در بعضی موارد خاص وجود دارد که صاحب وسایل اشاره کرده است.

مراد این است که در ارتکاز اعرابی این بود که وقتی به رأی او عمل می‌کند، پس عملش را به گردن او انداخته و مسئولیت به عهده این مفتی است و امام علیه السلام هم اصل این ارتکاز را تأیید کردند و فرمودند همین که فتوا داد، ضامن است (وَ كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ) و بعید نیست از این روایت استفاده کنیم در جاهایی که کسی مسئله می‌گوید نیز هرچند فتوا نمی‌دهد و تنها نقل مسئله می‌کند و مردم به او اعتماد می‌کنند، ولی اگر به واسطه کوتاهی موجب خسارت مادی یا معنوی بشود ضامن است، کما اینکه قاعده غرور هم همین را اقتضا می‌کند. پس اصل معنای اصطلاحی و مناسبتش با معنای لغوی را بیان کردیم و معلوم شد در معنای اصطلاحی تغییراتی ایجاد شده است. عمدتاً سه معنا در اصطلاح برای تقلید ذکر کرده‌اند:

۱. العمل علی طبق قول الغير استناداً الی قوله من غير طلب حجة تفصیلیة من الغير: کسی کاری را انجام دهد و مستندش در عمل، قول غیر باشد، بدون اینکه حجت تفصیلیه‌ای از غیر بخواهد. اگر حجت تفصیلیه بخواهد در حدی که خودش هم بفهمد، این کار تقلید نیست و نوعی اجتهاد است. البته نه اینکه مقلد اصلاً حجت ندارد، بلکه حجت تفصیلی ندارد.

۲. الالتزام بقول الغير من غير طلب حجة تفصیلیة منه: یعنی صرف اینکه شخصی ملتزم به قول غیر شود تقلید است. فرق این معنا با معنای قبلی این است که در معنای قبلی اصلاً التزام مطرح نبود. دو عنصر در تعریف قبلی بود؛ یکی نفس عمل و یکی استناد عمل به قول غیر، اما در تعریف دوم اصلاً عمل نیست؛ صرف اینکه ملتزم شده است، تقلید است. و لذا بعضی در رساله‌هایشان نوشته‌اند اگر کسی رساله مجتهدی را گرفت به قصد اینکه به آن عمل کند، ولو اینکه حتی یک مسئله‌اش را عمل نکرده باشد تقلید می‌شود و آثاری هم بر آن مترتب کرده‌اند.

۳. الالتزام بقول الغير و العمل به من غير طلب حجة تفصیلیة منه: قول سوم جمع میان دو قول قبلی است؛ تقلید التزام به قول غیر و عمل به آن است. از این جهت برخی می‌گویند تقلید آن است که رساله طرف را گرفته باشی و ملتزم باشی و عمل به آن هم کرده باشی.

این مبانی، در مسئله بقاء بر تقلید بعد از موت مرجع، در نظر بعضی تأثیر دارد؛ آن که می‌گوید تقلید صرف التزام است، گفته است به صرف انتخاب شخصی به عنوان مرجع، می‌شود باقی بر تقلید وی بود چون ملتزم شده است، لذا همین مقدار کافی است و تقلید محقق شده است. کسی که قائل است تقلید، التزام به قول غیر است و عمل به آن، گفته است فقط در مسائلی که عمل کرده و ملتزم بدان‌ها بوده می‌تواند

باقی باشد. و کسانی که تقلید را صرف عمل می‌دانند استناداً به قول غیر، تقلید را امری که قابلیت بقاء داشته باشد نمی‌دانند.

کدام‌یک از این معانی برای تقلید، صحیح است؟

اگر به ارتکاز خود رجوع کنیم، معنای اول را درست می‌یابیم. کسی که از مجتهدی تقلید می‌کند، چه ملتزم باشد یا نباشد تأثیری ندارد، و اگر فتوای طرف را بداند و طبقش عمل کند ولو اصلاً در ذهنش معنای التزام نباشد، این کار او تقلید است و کافی است در اینکه عنوان تقلیدی که بین ما رایج است بر عمل او تطبیق شود. پس التزام را تمام معنای تقلید گرفتن یا جزء معنای تقلید گرفتن، هیچ لزومی ندارد و اخذ آن غلط است. بلی، خیلی اوقات تقلید همراه التزام است و این همراه بودن ضرری نمی‌زند.

نظر صاحب کفایه در معنای تقلید

صاحب کفایه که با نظر مذکور مخالف است^۱ و قائل است که باید در تقلید التزام باشد، استدلال ساده‌ای دارد و آن این است که اگر نفس عمل استناداً الی قول غیر، تقلید باشد لازمه‌اش این است که اعمال افراد بدون تقلید باشد؛ زیرا همان‌طوری که اگر می‌خواهیم عملی عن اجتهاد انجام گیرد، ابتدا باید اجتهاد باشد و سپس عمل را مستنداً به آن انجام دهیم، تقلید هم این‌چنین است؛ یعنی باید در رتبه سابقه تقلید باشد تا بر عملش صادق باشد که از روی تقلید است، و إلا عمل او لا عن تقلید خواهد بود.

نقد و بررسی کلام مرحوم آخوند

هیچ لزومی ندارد زمان قبل از عمل یا در رتبه قبل از عمل، تقلید محقق شده باشد، بلکه اگر عمل در همان زمانش و در همان رتبه خودش بتواند عنوان تقلید را داشته باشد، کافی است در اینکه بگوییم فرد عن حجة و عن تقلید کار انجام می‌دهد و اشکال آقای آخوند که باید تقلید در رتبه سابقه باشد، صحیح نیست. عن تقلید بودن عمل، یک عنوان است که باید بر خود عمل منطبق شود، بلکه اصلاً معنا ندارد قبل از آن منطبق شود؛ چون عنوان عمل است و تا عمل نیامده است نمی‌شود عنوان بر آن منطبق شود. بنابراین سخنی که جناب آخوند در کفایه فرمودند، درست نیست.

۱. کفایة الأصول (ط - آل البیت)، ص ۴۷۲:

فصل فی التقلید و هو أخذ قول الغير و رأیه للعمل به فی الفرعیات أو للالتزام به فی الاعتقادات تعبداً بلا مطالبه دلیل علی رأیه و لا یخفی أنه لا وجه لتفسیره بنفس العمل ضرورة سبقه علیه و إلا كان بلا تقلید فافهم.

اشکال دور بر معنای اصطلاحی اول تقلید

برخی اشکال مرحوم آخوند را متکامل کردند^۱ و به نوع دیگری بر تعریف اصطلاحی اول از تقلید، اشکال دور وارد کردند؛ به این صورت که:

مشروعیت عبادت و صحتش برای مقلد، متوقف بر تقلید است و از طرفی مقلد نمی‌تواند احراز کند نمازی که می‌خواهد بیاورد مأموراً بها و مشروع است و بما له من الخصوصیات می‌شود قصد قربت و قصد امر کرد، مگر به تقلید؛ و اگر بخواهد قصد امر کند حجت می‌خواهد و حجت او چیزی غیر از تقلید نیست. پس صحت و مأموراً بها بودن عبادتش در گرو تقلید و متوقف بر تقلید است و علی الفرض و طبق تعریف، تقلید هم به نفس عمل محقق می‌شود و این دور است؛ زیرا صحت عمل در عبادات، متوقف بر تقلید است و تقلید هم متوقف بر همان عبادت مأموراً بها است، پس دور واضح است. (عمل صحیح متوقف بر تقلید و تقلید متوقف بر عمل صحیح). پس نمی‌شود تقلید را به «العمل استناداً الی قول الغير» تعریف کرد.

نقد و بررسی اشکال دور

ظاهر اشکال خوب است؛ زیرا می‌گوید عبادت بما هی مأموراً بها و بما هی صحیحة امکان ندارد جز به تقلید و تقلید هم محقق نمی‌شود مگر به اتیان عبادت بما أنها مأموراً بها و بما هی صحیحة، پس این دور است. ولی می‌توان از این اشکال جواب داد:

درست است که عمل عبادی اگر بخواهد صحیح و بما أنها مأموراً بها انجام شود، به معنایی متوقف بر تقلید است و هیچ شکی در آن نیست - چون اگر تقلید نکند، نمی‌تواند احراز کند که عبادت او ولو در عالم ظاهر، مطلوب است تا بتواند قصد جزمی امر کند - ولی تقلید در اینجا یعنی اینکه خود این عمل استناداً به قول غیر محقق بشود و فرض این است که از همان لحظه اولی که مقلد وارد انجام عمل می‌شود، عملش

۱. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد والتقلید، ص ۸۰:

و قد یورد علی تفسیر التقلید بما ذکرناه بان ذلك مستلزم للدور فان مشروعیة العبادة و صحتها من المقلد تتوقف علی تقلیده، إذ لو لم یقلد لم یتمکن من الإتیان بها بما أنها مأمور بها حتی تقع عبادة، فلو كان تقلیده متوقفا علی إتیانه بالعبادة - لعدم تحقق التقلید إلا بالعمل - لدار. و یندفع: بأن المتوقف علیه غیر المتوقف علیه و ذلك لأن مشروعیة أى عمل عبادی أو غیره لا یمکن أن تكون ثابتة بالتقلید لعدم كونه مشرعاً فی الدین. بل انما تتوقف المشروعیة علی الدلیل و لو كان هو فتوی مقلده. نعم إذا أتى المكلف بالعمل بعد العلم بمشروعیته مستنداً فیہ الی فتوی المجتهد انطبق علیه التقلید لا محالة فالتقلید و ان كان متوقفا علی العمل إلا أنه لا یتوقف علی التقلید بوجه فلا توقف فی البین، و علی الجملة أن التقلید انما یتحقق بالعمل علی قول الغير و لا توقف له علی الالتزام.

مستند به قول غیر است و بیش از این هم لازم نیست. بلی، این مطلب وجود دارد که باید بدانند عملش مستند به قول غیر واقع می‌شود، ولی دانستن اینکه عمل آینده مستند به قول غیر است متوقف بر تقلید نیست، بلکه متوقف بر این است که فتوای آن مرجع و مجتهد را بدانند و بدانند وقتی عمل را انجام می‌دهد، مستنداً به آن قول، عمل می‌کند. لهذا این مکلف عمل را که انجام می‌دهد باید عن تقلید باشد، اما تقلید اگر همزمان با عمل و حتی هم‌رتبه با عمل باشد کافی است. این را قبول داریم که بدون تقلید نمی‌شود، اما برای آوردن عمل عن تقلید و اینکه عنوان تقلید هم بر عمل منطبق شود، لازم نیست که در مرتبه قبل، تقلیدی محقق شده باشد، بلکه با تحقق اولین جزء عمل اگر به عنوان استناد به قول مجتهد باشد، عنوان تقلید محقق می‌شود و عمل از روی تقلید می‌شود. در حقیقت متوقف علیه، علم به فتوای آن مجتهد است و مقلد باید در رتبه قبل بدانند فتوای مجتهد چیست و بدانند اگر عمل را استناداً به آن فتوا آورد عملش عن تقلید خواهد بود، ولو اینکه التزامی هم در کار نباشد.

پس اینکه مستشکل گفت صحت عمل متوقف بر تقلید است، به این معنا که در رتبه قبل باید تقلید محقق باشد و تقلید هم محقق نمی‌شود مگر بعد از عمل، غلط است. اما به این معنا که صحت عمل متوقف است بر اینکه عنوان تقلید هم بر این عمل صادق باشد، می‌گوییم درست است و چاره‌ای جز این نیست کما اشرنا، و می‌گوییم این عنوان هم هست و فقط متوقف بر این است که فرد رأی مجتهدش را از قبل بداند و بدانند عملی را که انجام می‌دهد استناداً به او است. پس متوقف علیه‌ی که باید در رتبه قبل باشد علم به رأی مجتهد است و عملش اگر استناد به او شود تقلید بر آن صادق است و هیچ لازم نیست که در رتبه قبل از عمل، عنوان تقلید صادق باشد.

اشکال دیگری بر تعریف مختار از تقلید

گفته‌اند^۱ این تعریف از تقلید، در برخی موارد به مشکل برخورد می‌کند؛ زیرا اگر جایی دو مجتهد از

۱. التنیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد والتقلید، ص ۸۰.

معنی التقلید عند اختلاف الفتاوی

و قد یقال: إنه إذا تعدد المجتهدون و اختلفوا فی الفتوی توقف التقلید علی الالتزام بالعمل علی إحدى الفتویین أو الفتاوی، أو أن التقلید حیثینذ ینتزع عن نفس الالتزام. و الدلیل علی وجوبه حکم العقل بلزوم تحصیل الحجّة علی امتثال الأحکام الشرعیة.

بل عن بعضهم أن الخلاف فی أن التقلید هو العمل أو الالتزام إنما هو فیما إذا اتحد المجتهد أو تعددوا و اتفقوا فی الفتوی و أما مع التعدد و التعارض بین الفتویین أو الفتاوی فلا ینبغی التردد فی أنه یجب الالتزام بإحدى الفتویین أو الفتاوی لان موضوع الحجیة لا یتحقق حیثینذ إلا بالالتزام و هو مقدمة لتطبیق العمل علی طبقها و الوجه فیہ: أن الحجّة یمتنع أن یکون هو الجمیع لاستلزامه الجمع بین المتناقضین، و لا واحد

لحاظ علم مساوی باشند و دو فتوای متضاد داشته باشند؛ یکی بگوید نماز جمعه واجب است و دیگری بگوید حرام است، مکلف چه باید انجام دهد؟ به هر دو نمی‌تواند عمل کند؛ زیرا جمع بین نقیضین ممکن نیست، یکی هم دون دیگری حجت باشد ترجیح بلامرجح است، هیچ‌کدام هم حجت نباشد و هر دو ساقط باشند خلاف اجماع است. پس مکلف مخیر است که از این تقلید کند یا از دیگری؛ یعنی باید حجتی پیدا کند تا نماز جمعه را بیاورد یا نیاورد. این حجت چیست؟ نمی‌شود نفس عمل باشد؛ زیرا اگر نفس عمل را بیاورد یعنی بدون حجت وارد بر آن شده است، پس باید قبلش اختیار کرده باشد و ملتزم به یکی از این دو شده باشد. پس حداقل در اینجا تقلید نمی‌تواند نفس عمل باشد، بلکه همان عنصر التزام باید دخیل باشد. لهذا برخی گفته‌اند بحث اینکه تقلید آیا نفس عمل است استناداً الی قول الغیر یا التزام است، مربوط به غیر این مورد است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

معین لانه بلا مرجح، كما یمتنع الحكم بالتساقط و الرجوع إلى غیر الفتوی، لانه خلاف السیرة و الإجماع إذا یتعین أن تكون الحجة ما یختاره المكلف و یتلزم به و حاصله: أن الحجة فی مفروض الكلام هی إحدى الفتوین أو الفتاوی تخیراً و التمییز حینئذ بالاختیار و الالتزام. هذا و یأتی منا إن شاء الله فی المسألة الثالثة عشرة عند تعرض الماتن «قد» لمسألة ما إذا كان هناك مجتهدان متساویان فی الفضیلة و حكمه فیها بالتخیر: أن الحجیة التخیریة- بأی معنى فسرت- أمر لا محصل له فی المقام و أن الوظیفة حینئذ هو الاحتیاط لسقوط الفتوین أو الفتاوی عن الحجیة بالتعارض إذا لا توقف للتقلید علی الالتزام فضلا عن أن یكون التقلید نفس الالتزام عند تعدد المجتهد و اختلافهم فی الفتوی.